

اقتصاد دوران گذار



ارنست مندل

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

اقتصاد دوران گذار

سوسیالیزم در یک کشور یا انقلاب مداوم

باقی ماندن یا ناپدید شدن مقوله‌ی بازار

برنامه‌ی سوسیالیزم و قانون ارزش

برنامه‌ی منعطف یا غیرقابل انعطاف

سرمایه‌گذاری‌ها و مصرف

مشوق‌های مادی و معنوی

رهبری فردی یا خودمدیریتی کارگری

کشاورزی خصوصی و کشاورزی جمعی

حکومت استبدادی و تجارت با جهان سرمایه‌داری

روابط اقتصادی میان دولت‌های کارگری

ترجمه: نسرين بامداد

منبع: انتشارات بیدار

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۹

اقتصاد دوران گذار*

مارکس و انگلس جز چند اشاره‌ی کلی و پراکنده در "ایدئولوژی آلمانی"، "سرمایه"، "نقد برنامه‌ی گوتا"؛ هیچگونه نگرش منظمی را درباره‌ی نظام اقتصادی در دوره‌ی بلافاصله پس از سرنگونی سرمایه‌داری نیپورانده‌اند؛ و این نه از سر تصادف بلکه آگاهانه بوده است. بنیادگذاران ماتریالیزم تاریخی بر این باور بودند که تدوین طرحی حاضر و آماده از جامعه‌ی آینده وظیفه‌ی آنها نیست؛ زیرا چنین جامعه‌ای تنها می‌تواند ثمره‌ی مشخص شرایطی باشد که از دل آن پدیدار شده است.^۱

با این که شیوه‌ی برخورد مارکس و انگلس قابل فهم است، در عین حال نمی‌توان متأسف نشد. به دلایلی که همه می‌دانیم، سرنگونی سرمایه‌داری از کشورهای به لحاظ توسعه‌ی سرمایه‌داری و صنعتی نسبتاً واپس مانده آغاز شد، در حالی که مارکس پیش‌بینی کرده بود که گذار به سوسیالیزم، همچون برآیند پیشرفته‌ترین سطح توسعه‌ی سرمایه‌داری، همزمان در چند کشور کلیدی رخ خواهد نمود.

* این مقاله از کتاب "مسائل کلیدی دوران گذار" به ویراستاری ارنست مندل به فارسی برگردانده شده است.

^۱ - به عنوان مثال این نقل قول از انگلس. "مسئله‌ی مسکن- روشن کردن این فرضیه که چگونه جامعه‌ی آینده بایستی توزیع غذا و مسکن را انجام دهد مستقیماً ما را به اتوپی منتهی می‌کند. آنچه در نهایت ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که درکمان از شرایط اصلی تمام روش‌های تولیدی تاکنون را بگوئیم و که با افول شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شکل ویژه‌ای از تملک که در جوامع پیشین می‌زیست دیگر غیرممکن خواهد شد. حتی اقدامات بایستی با روابط موجود در لحظه حاضر مطابقت داشته باشد. این اقدامات در کشورها با مالکیت کوچک بر زمین با آن‌هایی که مالکیت بزرگ بر زمین را شامل می‌شوند کاملاً متفاوت است، و غیره" (در منتخب آثار مارکس و انگلس. مؤسسه انتشار زبان‌های خارجی، مسکو، ۱۹۶۵ ص ۵۷۲)

گذار به سوسیالیسم در کشورهای به لحاظ توسعه‌ی سرمایه‌داری و صنعتی نسبتاً واپس‌مانده، تضاد قبلی را با تضاد نوینی تعویض می‌کند. یعنی تضاد بین رشد نیروهای مولده که روابط تولیدی سرمایه‌داری مانع رشد آن هاست را با تضاد دیگری عوض می‌کند. تضاد بین نیروهای مولده قبلی با روابط تولید پیشرفته که هنوز با این مناسبات جدید مطابقت ندارد. رهبران جوامع در حال گذار به جای تمرکز بر روی پروسه ایجاد روابط تولیدی جدید و شیوه‌های تازه توزیع ناچار بودند کوشش‌های خود را بر روی رشد خود نیروهای تولیدی متمرکز کنند. بوروکراسی تغییر شکل‌یافته و منحط جوامع گذار در نتیجه‌ی انزوای انقلاب در یک یا چند کشور نسبتاً عقب‌مانده، این تضادها را تشدید کرد؛ امر تازه‌ای که مارکس فقط به طور مبهم می‌توانست آن را درک کند.^۲

مطابق مدتی که مارکس برای مطالعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به کار گرفته، تنها روش برای تحلیل خصائل عمومی دوره‌ی گذار زمانی کاربرد دارد که این دولت دوره‌ی گذار از شیوه‌ی تولیدی تکامل یافته و با ثبات سرمایه‌داری برخاسته باشد.^۳

تاریخ، اقتصاد فعلی شوروی را، از نوع پیشرفته تلقی نخواهد کرد، سایر کشورهای سوسیالیستی با پایه‌های اقتصادی نازل نیز قابل ذکر نیستند. البته به نظر می‌رسد که از تجارب متفاوت و غنی تمامی این کشورها می‌توان یک رشته نتایجی اخذ کرد. هر چند تنظیم این تجارب به شکل یک تئوری عمومی

^۲ - در نوشته‌اش در کمون پاریس، او به روشنی خط بوروکراتیزه شدن جامعه در دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را دید.

^۳ - نقل قول مشهور در مقدمه گروندریسه جایی که مارکس در رابطه با روش اقتصاد سیاسی اشاره می‌کند که کلی‌ترین {مقولات} مجرد فقط هنگامی قابل تصور است که غنی‌ترین وجه مشخص توسعه {در واقعیت} صورت گرفته باشد و تنها در صورت اخیر است که همگان تصور مشترکی از یک عنصر کلی پیدا می‌کنند که دیگر به صورت خاص در نظر گرفته نمی‌شود. (کارل مارکس، گروندریسه صفحه ۲۵ / ۱۹۵۳).

اقتصادی از دوره‌ی گذار اگر غیرممکن نباشد، به نظر زودرس می‌رسد. به دو دلیل، یکی فقدان شکل تکامل‌یافته اقتصاد گذار و دیگری جدا کردن ویژگی مشخص جوامع دوره‌ی گذار از آنچه مربوط به طبیعت تاریخی این دوره است (که در شرایط عقب مانده ظهور کردند) که کاری سخت مشکل است.

هر نوع تلاش در جهت فورموله کردن تئوری اقتصادی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر پایه‌ی مانوفاکتورهای انگلیسی و هلند در قرن هفدهم محکوم به شکست قطعی است. اشتباه فیزیوکرات‌هایی که تئوری عمومی اقتصاد را بر پایه‌ی واقعیت کشاورزی فرانسه فورموله می‌کردند، حتی زمانی که این کشاورزی فرانسه پایه‌ای در جهت خدمت به صنایع پیشرفته و سرمایه‌ی مالی و تجاری بود به خوبی شناخته شده است.

اما در غیاب یک تئوری عمومی اقتصادی از دولت گذار (تا زمان سرنگونی سرمایه‌داری در چندین کشور پیشرفته‌ی صنعتی امکان مشاهده‌ی کارکرد اقتصاد در چنین جوامعی را که از جبر انباشت سوسیالیزم عقب مانده آزاد هستند، فراهم شود)^۴ یک تحلیل سیستماتیک از تجارب عمده ساختن اقتصاد در کشورهای غیرسرمایه‌داری هم مفید و هم ضروری است. مفید از این جهت است که به سمتگیری سیاسی نیروهای انقلابی که از قبل با چنین پدیده‌های مشابهی روبرو شده و یا خواهند شد کمک می‌کند و ضروری است از این جهت که ما را قادر می‌کند تا انتقاد مارکسیستی از این فصل جدید از تاریخ اقتصاد را بدون اینکه در دام بحث‌های فرقه‌ای و یا جوانب خود بخودی آن بیفتیم، به پیش ببریم. به علاوه مشکل عینی مشخص و راهکارهای کلیدی ای

^۴ - این فورمول، که مدیون و. م. سمیرنف است، برای اولین بار شکل گسترده‌ای توسط اوجنی پرنو براژنسکی در نئو اکونومیست، مورد استفاده قرار گرفت، نشر کلارندون، اکسفورد، ۱۹۶۵، صفحات ۷۹ تا ۱۳۶.

که تا حدود زیادی دینامیک اجتماعی و اقتصادی دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در کشورهای کم‌تر پیشرفته را تعیین می‌کند می‌توان صورتبندی کرد.

سوسیالیسم در یک کشور یا انقلاب مداوم

اولین مشکل عینی بلشویک‌ها، در اولین موج انقلاب بین‌المللی، معضل تاریخی آن‌ها در مواجهه با رکود بود که در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۳ شروع شد. آلترناتیو بایستی کاملاً درست فورموله شود، به دلیل اینکه تحریفات استالینی سردرگمی‌های بسیاری به وجود آورده است، که در تداوم خود به آنتی استالینیزم افراطی در این مورد فرا رونیده است. برای مافوق چپ‌های معتقد به جبر سرنوشت و یا طرفداران کائوتسکی معتقد به جبر مکانیکی اقتصادی، رکود نه به معنای عقب نشینی از انقلاب جهانی، بلکه به طور غیرقابل اجتناب به معنای بازگشت به سرمایه‌داری (سرمایه‌داری خصوصی یا سرمایه‌داری دولتی) در روسیه‌ی شوروی به شمار می‌رود.^۵

از نظر آن‌ها غیرممکن بودن ساختمان کامل سوسیالیسم در یک کشور به غیرممکن بودن شروع آن تبدیل شد. معتقدان به این تئوری البته آن را اینگونه متمایز نکرده‌اند، آن‌ها در آن دوران با تمام قوا و با خشنودی تناقضات ویژه اقتصاد شوروی را توضیح می‌دادند (به طور مذبحخانه‌ای تلاش می‌کردند آن را به سطح تضادهای اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کاهش

^۵ - برای مثال، تزی که توسط حزب کمونیست کارگری آلمان و به وسیله‌ی بوردیگا ارائه می‌شود که پس از شروع سیاست اقتصادی جدید (نپ) سرمایه‌داری به شوروی بازگشته است. این فرضیات زاده مستقیم سیاست هائی است که توسط سوسیال دموکرات‌های دشمن انقلاب اکتر به ویژه اتو باوئر ابقا می‌شود.

دهند)، و یا در مجموع آن را با نظریه‌ی کلی مبارزه‌ی طبقاتی جهانی یکی می‌کردند. آن‌ها از این تحلیل و "فرضیه‌ی پوچ" که انقلاب چین پیروزی سرمایه‌داری بود یا جنگ ویتنام "جنگ مابین نیروهای امپریالیستی است" آغاز می‌کردند، و درک پدیده‌ها در طی بیست سال گذشته در جهان را دشوار می‌ساختند.

اپوزسیون چپ در اتحاد شوروی، اپوزسیون چپ بین‌المللی و همچنین جنبش جهانی تروتسکیستی هیچگاه در این دیدگاه بدوی سهیم نبودند. برای آن‌ها نبرد علیه افسانه‌ها امکان ساختمان کامل اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور، عیناً نبرد علیه همه‌ی تحریفات جبرگرایانه و مکانیکی از مارکسیزم به شمار می‌رفت. آن‌ها می‌دانستند که سرانجام، چگونگی حل مشکلات انزوای اولین دولت کارگری را نبرد نیروهای اجتماعی آشتی‌ناپذیر مشخص خواهد کرد. به همین دلیل خیلی از کسانی که مخالف افسانه‌ی استالینیستی "سوسیالیزم در یک کشور" بودند، جز اولین کسانی بودند که برنامه‌ی اقتصادی رشد صنعتی، اشتراکی کردن رو به رشد اقتصاد شوروی را به پیش بردند.^۶

آن‌ها (استالینیست‌ها) با ارانه‌ی تاکتیک غلط، استراتژی اشتباه و یا تقاضای اطاعت کورکورانه احزاب کمونیست از سیاست‌ها و نیازهای دیپلماسی شوروی - هیچ تناقضی بین توقف انقلاب جهانی و اتخاذ تصمیم قطعی برای شروع ساختار اقتصاد سوسیالیستی در شوروی نمی‌دیدند، برعکس این‌ها دو جنبه از یک استراتژی را تشکیل می‌دادند. اپوزسیون چپ با درک اینکه نبرد بین نیروهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری چه در شوروی و چه خارج از آن

^۶ - در همان اوایل ۱۹۲۳، تروتسکی در "عصر جدید" همزمان از بازگشت به دموکراسی شورائی و تشدید صنعتی شدن برنامه‌ریزی شده دفاع می‌کرد.

اجتناب‌ناپذیر است در پی ایجاد شرایطی تا حد امکان مساعد بود تا پرولتاریا با وزن مخصوص بالا چه در داخل و چه در عرصه‌ی بین‌المللی در این نبرد شرکت کند.

تاریخ اثبات کرده که آن‌ها درست می‌گفتند. تجربه هنوز این‌ت‌را که مانور میان طبقات نبرد اجتناب‌ناپذیر بین نیروهای اجتماعی متضاد را به انحراف می‌کشانند اثبات نکرده است. نبرد با کولاک‌ها و با امپریالیزم اجتناب‌ناپذیر بود. استالین و نزدیک‌بینی سیاسی او شرایطی را به وجود آورد که در آن تضادها به شکل غیرمترقبه‌ای می‌توانست به حد انفجار برسد. این در شرایطی بود که اپوزیسیون چپ آن‌ها را پیش‌بینی کرده و اقدامات لازم در جهت ایجاد بهترین موقعیت استراتژیک برای مقابله با آن‌ها را پیشنهاد و ارائه کرده بود، امری که نه در نظر گرفته شده و نه شنیده می‌شد.^۷

مشکلاتی که در راه ساختمان سوسیالیزم وجود دارد از نظر تاریخی فقط با انقلاب جهانی حل خواهد شد. تنها در این شرایط می‌توان بر انحرافات، عدم تجانس‌ها و تضادهای بسیار حاد فائق آمد، با این وجود تا فرارسیدن انقلاب جهانی (که پرولتاریای پیروز با تمام قوا در تسریع و هدایت واقعی آن نفع دارد) دولت یا دولت‌های منزوی کارگری نمی‌توانند مسائل اقتصادی را که در پیش رویشان قرار دارد از طریق راه‌حل‌های موقتی همچون "شرکت در تغییر موقعیت جهانی"، حل کنند. آن‌ها باید وظیفه‌ی ساختن سوسیالیزم را بر عهده بگیرند، حتی اگر این تنها راه برای کاهش نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی در درون جامعه باشد.

^۷ - من بعداً به نتایج فاجعه‌باری که به وسیله‌ی تأخیر در صنعتی کردن و اجرای روند رشد سیاست اشتراکی کردن در کشاورزی به وجود آورد برخوام گشت - بخصوص در شتاب دادن استالین در اشتراکی کردن اجباری کامل کشاورزی پس از ۱۹۲۸.

تنوری انقلاب مداوم در جواب این سنوال که در صورت منزوی شدن انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در یک یا تعداد اندکی از کشورهای عقب‌مانده چه باید کرد، ترکیبی از کاربرد چندین عامل را ارائه می‌دهد. سه جز اولیه آن‌ها عبارتند از: ترویج و توسعه‌ی انقلاب جهانی، آغاز ساختمان اقتصاد سوسیالیستی، و رشد دموکراسی سوسیالیستی.

باقی ماندن یا ناپدید شدن مقوله‌ی بازار

نظریه‌پردازان کمونیزم، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر بخصوص در دوره‌ی جنگ داخلی، الغای فوری و عمومی بازار و اقتصاد پولی را آغاز ساختن اقتصاد سوسیالیستی تلقی می‌کردند. در آلمان که اتفاقاً مصادف بود با اولین فاز انقلاب آلمان (تأسیس جمهوری شوروی باواریا)، اقتصاددانان گوناگون در بحث‌هایشان در رابطه با چگونگی پیشبرد اقتصاد سوسیالیستی به چنین نظریه و راهبرد مشابهی معتقد بودند.^۸ هر چند که با شروع سیاست اقتصادی جدید (نپ) توافق عمومی عوض شد. هدف اما بیش تر حقایقیت دادن به چرخش بود تا درک بهتر از واقعیت و بازگشت به سنت‌های مارکسیستی در این زمینه.^۹ به نظر می‌رسد که حفظ پول و مناسبات بازار به ویژه در رابطه بین کشاورزی (به ویژه خصوصی یا جمعی) و صنعت، همچنین بین دولت و کارگران بهترین وسیله به منظور افزایش رشد اقتصادی و حمایت بهتری از منافع کارگران به عنوان مصرف‌کننده بود. اهداف عینی و روشنگری‌های نظری حاصل از این درس‌های تجربی توسط شرکت‌کنندگان در بحث‌های

^۸ - نگاه کنید به نیکلای بوخارین، بخصوص اتو نویرات ۱۹۱۹.

^۹ - بخصوص کار کائوتسکی که در سال ۱۸۹۲ نوشت، نسل‌های متوالی از مارکسیست‌ها تحصیلکرده شامل مارکسیست‌های روسی.

اقتصادی قرن ۱۹ و ۲۰ شوروی درک و هضم نشد. پس از پیروزی قطعی فرقه‌ی استالین، آموزش‌های نظری عینی در بسیاری زمینه‌ها، جای خود را به برخوردهای پراگماتیستی کاملاً خالی از ارزش علمی داد. به همین ترتیب بود که فورمول‌های شناخته شده استالینی از راه رسیدند که مثلاً قانون ارزش قانون عینی "تخطی ناپذیر" جامعه‌ی سوسیالیستی است که در نتیجه‌ی وجود دو نوع مالکیت "مالکیت ملی و مالکیت جمعی معتبر است". لازم نیست که تأیید کنیم که این توضیحات چه وجه اشتراک کمی با تئوری مارکسیستی دارد.^{۱۰}

امروزه ما بهتر می‌توانیم بفهمیم که باقی ماندن مقوله‌ی بازار در دوره‌ی انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیزم به علت رشد نامناسب نیروهای تولیدی است که اجازه‌ی توزیع مادی همه‌ی محصولات تولید شده را بر اساس میزان کاری که تولیدکنندگان در تهیه‌ی آن انجام دادند فراهم نمی‌سازد. عرضه‌ی نابرابر ارزش‌های مصرفی، ارزش مبادله‌ای را زنده نگه می‌دارد تا جایی که هر تولیدکننده‌ی را وادار می‌کند که مالکیت فردی خصوصی نیروی کارش را به منظور مبادله با مزد نگه دارد. این امر البته بسیار محدود اما بدون تمایز، کل انبوه کالا و خدمات تولید شده توسط جامعه را نیز شامل می‌شود. تدبیر حذف سرشت کالائی اقلام مصرفی به معنی جایگزین کردن دستمزد یا جیره، کارکردی کاملاً محدود دارد. این اقدام، پدیدار شدن دوباره‌ی مبادله (ابتدا مبادله‌ی خود کالاها با هم، سپس کوین‌های جیره‌بندی شده) را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به این دلیل که این عمل نیازها را کاملاً برآورده نمی‌کند و به علاوه

^{۱۰} - لازم است که دوباره به مارکس مراجعه شود بر اساس مارکس، محصولات فقط در رابطه با یکدیگر می‌توانند کالا شوند و آن محصولات در نتیجه‌ی کار جداگانه و به اهداف جداگانه مالکیت خصوصی به وجود آمده‌اند. کاپیتال، نشر انترناسیونال، نیویورک، ص ۴۲، سال ۱۹۶۷.

این مقدار نیازها در آدم‌های متفاوت، فرق می‌کند. در چنین شرایطی، حفظ استانداردهای پولی، استفاده از ابزارهای حسابداری و توزیع اجازه می‌دهد که در زمینه‌ی مصرف، با انعطاف و با انصاف بیش تر تصمیمات توسط خود کارگران اتخاذ شود.^{۱۱}

اگر رابطه‌ی واقعی در بازار، بر پایه‌ی مبادله‌ی واقعی، تغییر مالکیت را دربرگیرد، در نتیجه در زمینه‌ی مصرف به بازتولید نیروی کار منجر می‌شود،^{۱۲} استفاده از استانداردهای پولی در رابطه با سرمایه‌گذاری‌های بخش دارای مالکیت عمومی بدون ارجاع به بازار فقط شکل "بازار"ی به خود می‌گیرد. از آنجایی که قیمت تولید و قیمت فروش محصولات مصرفی با پول قابل محاسبه هستند، ساده‌تر آن است برای محصولات تولیدی نیز از محاسبه مشابهی استفاده شود. بهای تولید این کالاها با ساعات کار محاسبه می‌شود، از تبدیل این ساعات کار با استانداردهای پولی می‌توان برای محاسبه مخارج موادخام و ماشین‌ها به بهای تولید محصولات مصرفی استفاده کرد. هر چند این روش بدون عملیات لازم، محاسبه را پیچیده می‌کند بدون اینکه به هیچ وجه در واقعیت پروسه‌ی تولید یا گردش وسایل تولید و مصرف در کشور تغییری ایجاد کند.

بنابراین در دوره‌ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، باقی ماندن بازار، مقوله‌ی پول غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. اما باقی ماندن آن‌ها یک رشته نتایج اقتصادی و اجتماعی به بار می‌آورد که با ملزومات ساختار اجتماعی

^{۱۱} - اگر تولیدکنندگان قادر نباشند که در رابطه با هدف به طور مستقل تصمیم‌گیری کنند، خطر این وجود دارد که در صورت کمبود فراوان ارزش مصرفی، کارشان به شکل کار مزدوری تمایل پیدا کند.

^{۱۲} - هر چند این در رابطه با خدمات مصداق ندارد. این جا مطابق با منابعی که جامعه‌ی حاضر به وقف کردن آن برای این خدمات است، بر اساس نیاز به بهداشت، آموزش، حمل و نقل شهری، برق، گاز و مسکن، توزیع می‌تواند مؤثر واقع شود.

سوسیالیزم متناقض است. من اهمیت اجتماعی‌ای وجود بازار در دوره‌ی گذار را توضیح می‌دهم. در اینجا بگذارید مهم‌ترین جنبه‌ی اجتماعی آن را یادآوری کنم. باقی ماندن پول و اقتصاد پولی شکل‌های قدیمی از خودبستگی را باقی نگه می‌دارد و انواع جدید را به نوع قدیم آن اضافه می‌کند.^{۱۳} روابط بازار پول، یکی از منابع اصلی خطر بوروکراتیزه شدن دولت و جامعه است. بازار در روابط و در زندگی روزانه گرایش به دفاع از منفعت خصوصی و تمایل دوباره به ثروتمند شدن فردی را تشویق می‌کند.

این دیدگاه که باقی ماندن مقوله‌ی بازار را در تحلیل نهانی به عنوان بدیلی برای توسعه‌ی نیروهای تولیدی نازل می‌داند و از آن نتیجه می‌گیرد که باید حداکثر - حتی با محرک‌های غیرسوسیالیستی- توسعه یابد تا بعدها موقع فراوانی ضربه‌ی عمومی را بر خودپرستی فردی زد، مکانیکی و غیر دیالکتیکی است. جدا کردن پروسه‌ی اقتصادی و اجتماعی از این طریق از یکدیگر غیرممکن است. چرا که برای ایجاد یک جامعه‌ی واقعی سوسیالیستی باید این دو با هم همراه شوند. من نمی‌خواهم اینجا متوقف شده و این فرضیه به هیچ وجه اثبات نشده را توضیح دهم که "مشوق‌های مادی" و "مکانیزم‌های بازار" به تنهایی رشد محصولات را بالا می‌برند. هر چند باید تأکید کرد که در عین حال هیچ دلیلی وجود ندارد که رشد نیروهای مولده به طور خود بخودی نبرد علیه خودپرستی فردی را تسهیل می‌کند؛ برعکس،

^{۱۳} - به عنوان مثال به مقاله‌ی منتشره شده به وسیله‌ی لیتزر. آرنی. نودینی در چکسلواکی هفتگی در تابستان ۱۹۶۷ مراجعه کنید که در آن رشد اخیر فحشاء در کشور را به این فاکت که ثروت شخصی معیار و استاندارد برای محک ارزش‌های شخصی در چکسلواکی می‌باشد نسبت می‌دهد. یک فرد با استاندارد بالای زندگی {Lepsi} یا عنصر بهتر؛ حال آنکه فرد با سطح پائین زندگی {necenny} یا آدم بی ارزش نامیده می‌شود....". همچنین به جواب غیر عادی قاضی شوروی به برودسکی شاعر در موقع محاکمه‌اش نگاه کنید "تو چگونه می‌توانی ثابت کنی که انگل نیستی در حالی که فقط ۵۰ روبل در ماه درآمد داری".

فرض بر این است که دهه‌ها اداره‌ی اقتصادی که بر اساس سود خصوصی فعالیت می‌کنند زمینه‌ی ای برای خم شدن تمایل اجتماعی به طرف سرمایه‌داری به وجود می‌آورد که با دستیابی به رشد برتر تولیدات این گرایش سخت‌تر نیز می‌شود. تجربه‌ی اقتصادی و اجتماعی شوروی، آلمان شرقی و چکسلواکی در طی پانزده سال گذشته این فرضیه را تأیید می‌کند.

دیالکتیک مارکسیستی به یک سیاست اقتصادی نیاز دارد که به پراگماتیسم کوتاه‌بینانه زیاد پر و بال ندهد، بلکه، نیاز به بازار را تا زمانی که لازم است با فراهم آوردن زمینه زوال آن تا حد امکان ترکیب کند. محو مقولاتی همچون بازار ناپیستی به صورت یک "قانون مطلق" صورت گیرد بلکه باید تابعی از توسعه‌ی منابع مادی و رشد آگاهی افراد در جامعه باشد که ساختن سوسیالیسم را شروع کرده است. من در جای دیگری شرایط اقتصادی‌ای را که پروسه‌ی محو مقوله بازار را ممکن می‌سازد و تحلیل کرده‌ام.^{۱۴}

پروسه‌ی محو بازار از طریق انتخاب الویت‌های سیاسی و اعلام صوری محو بازار به پیش نمی‌رود. این نیاز جامعه است که الویت را تعیین می‌کند نه تلاش افراد و بارآوری). و تعیین نیازها بایستی به طور دموکراتیک توسط توده‌ی کارگران انتخاب و اعلام شود.

تنها از این طریق است که با ترکیب کاربرد مکانیزم بازار و فراهم کردن زمینه‌ی زوال آن، دیالکتیک استفاده و محو مکانیزم بازار به طور مؤثری عملی خواهد داشت. و از این طریق است - که رابطه‌ی سوسیالیستی به یک روال عملی تبدیل می‌شود- که بدون آن به طور روزافزونی ایجاد یک جامعه‌ی جدید اتویی به نظر می‌رسد.

^{۱۴} - ارنست مندل، نظریه‌ی اقتصاد مارکسیستی پاریس سال ۱۹۶۲، فصل دوم ۱۷.

برنامه‌ی سوسیالیزم و قانون ارزش

در ۸ ژانویه سال ۱۹۶۸ مارکس به انگلس نوشت: "البته هیچ شکل جامعه‌ای نمی‌تواند زمان کار در دسترس جامعه را به دور از تنظیم تولیدات خود انجام دهد. هر چند این تنظیم نه به وسیله‌ی کنترل مستقیم و آگاهانه جامعه بر روی زمان کارش - که فقط با مالکیت عمومی امکانپذیر است - بلکه به وسیله‌ی جریان قیمت کالاها صورت می‌پذیرد، همانطور که تو کاملاً درست آن را در سالنامه‌ی آلمانی-فرانسوی توضیح دادی..."^{۱۵}

به طور خلاصه این تناقض اساسی میان اقتصاد آگاهانه و برنامه‌ریزی شده، با اقتصاد برنامه‌ریزی شده توسط قانون ارزش است.

یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده توسط قانون ارزش، اقتصادی است که محصولات، و همچنین سرمایه‌گذاری به وسیله‌ی "میزان تقاضا" تعیین می‌شود. آنچه اینجا مقدمتاً عمل می‌کند، تفاوت در شدت نیازهای فردی افراد نیست، بلکه آنچه قطعی است تفاوت درآمدها است. هدایت تولید ابتدا در جهت برآورد نیازهای لایه‌های ممتاز جامعه است. قبل از آنکه احتیاجات اولیه‌ی توده‌های مردم در نظر گرفته شود تولید محصول لوکس ترغیب می‌شود. اجاره خانه‌های مدرن به دست "قانون بازار" سپرده می‌شود، لذا فقط برای پُر درآمدترین لایه‌ها قابل دسترسی است. مطابق قوانین بازار که در سطح سرمایه‌گذاری‌های منفرد عمل می‌کند، از آنجا که مصرف‌های اجتماعی (آموزش، بهداشت، خدمات عمومی) غیر سودآور هستند، به طور سیستماتیکی در مقابل مصرف‌های فردی سودآور قربانی می‌شود. مصرف فردی به شکل کالاهای تولید مسلط است که باید با سود به فروش برسد. مسلم

^{۱۵} - کارل مارکس و فریدریک انگلس، منتخب مراسلات، چاپ پروگرس، مسکو ۱۹۵۵ صفحه ۱۹۹.

است که اقتصادی که اینجا حکمروائی می‌کند به جای نزدیکی به سوسیالیسم از آن دور می‌شود، حتی اگر این امر باعث افزایش رشد اقتصادی شود. منطق چنین تحولی سبب می‌شود که اختصاص سرمایه، بیش تر و بیش تر در سطح سرمایه‌گذاری‌های فردی صورت گیرد. هدایت تولید به وسیله‌ی قوانین بازار به همراه عدم تمرکز در سرمایه‌گذاری به منظور روزافزونی، خصوصیات اقتصادی نوسانات اقتصاد سرمایه‌داری را که شامل فازهای افزایش سرمایه‌گذاری به دنبال عدم سرمایه‌گذاری، بیکاری دوره‌ای، افزایش محصولات و غیره و غیره را بازسازی می‌کند.

اقتصاد بر پایه‌ی برنامه برعکس بر آن دلالت دارد که منابع نسبتاً محدود جامعه را نباید به طور کورکورانه (در غیاب تولید مصرف‌کنندگان) بوسیله‌ی بازی "قانون ارزش" تقسیم کرد، بلکه باید آگاهانه مطابق الویت‌های از قبل تعیین شده تخصیص داده شود. در یک اقتصاد انتقالی جایی که دموکراسی سوسیالیستی غالب است، توده‌های طبقه‌ی کارگر به طور دموکراتیک این الویت‌ها را مشخص می‌کنند. انتخاب آگاهانه الویت‌ها تنها راه شروع پروسه از بین بردن شرایط از خودبیگانگی طبقه‌ی کارگر است. این پروسه تحت حکمرانی یک بوروکراسی مستبد و مطلقه همچون استالین در شوروی، و چه تحت غلبه روزافزون قانون بازار، همچون نمونه‌ی یوگسلاوی غیرقابل درک است، ترکیب استبداد بوروکراتیک و آنارشی بازار به همین طریقی نمی‌تواند به عنوان یک آلترناتیو مؤثر حل مسأله در نظر گرفته شود.

انتخاب عمدی و آگاهانه الویت‌ها بدین معنی نیست که محاسبه‌ی اقتصادی مورد تحقیر و بی‌توجهی قرار می‌گیرد. بلکه فقط بدین معنی است که:

۱- این محاسبه با تعیین هزینه‌ی تولید به طور علمی مشخص می‌شود و نه بر اساس قیمتی که بر اساس فروش به دست می‌آید.

۲- این هزینه‌ها در یک برنامه‌ی کلی در روابط اقتصادی ادغام شده که در آن هیچ عاملی از قلم نمی‌افتد.

۳- تعیین الویت‌ها به طور خود بخودی به معنای هدایت سرمایه‌گذاری‌ها نیست.^{۱۶}

در نهایت، هزینه‌ها فقط در صورتی می‌توانند انتخاب سرمایه‌گذاری را ترغیب کنند که "همه چیز مساوی باشد"، و این فورمول اقتصاددانان نئوکلاسیک است که تقریباً هیچ وقت کاربرد نداشته است.

در واقع این سردرگمی بین "قانون ارزش" و "محاسبه‌ی اقتصادی هزینه‌ها" که اخیراً در اروپای شرقی و شوروی به حکم بی پایه "بازار اقتصادی سوسیالیستی" منتهی شد، که به جای تشویق منطق اقتصادی، هرچه بیش تر از آن فاصله گرفت^{۱۷} و تمایل به این پیدا کرد که جهنم "اقتصاد بازار" را با بوروکراسی مستبدانه ترکیب کند. هیچ اقتصادی با پایه‌های سوسیالیزم حکمرانی کامل قانون ارزش را تحمل نمی‌کند. در هر جا حتی در یوگسلاوی، که دولت هزینه‌ها را دیکته می‌کند، قطعاً کم و بیش به شکل‌گیری آن کمک نمی‌کند. در هیچ جا، هزینه‌های واقعی کالاها، با قیمت فروش آن‌ها یکسان نیست. انحرافات پشت سر هم و از این دست، تغییر و یا تضعیف قانون

^{۱۶} - بخصوص نباید فراموش کرد که در محاسبه پروژه‌های سرمایه‌گذاری شده هزینه‌های زیرساخت و کار جاده‌سازی، هزینه‌های حمل و نقل مواد خام و محصولات ساخته شده، نقصان در محیط طبیعی زیست (و به طور غیر مستقیم نتایجی مانند آلودگی آب و هوا)؛ و ارزیابی هزینه‌های اجتماعی‌ای که به وسیله‌ی جابجائی نیروی انسانی به وجود می‌آید مانند لزوم ساختن منازل، مدارس و مراکز توزیع و غیره را باید شامل شود. در سیستم سرمایه‌داری، اکثر این هزینه‌ها در محاسبه "سودآوری" برای سرمایه‌گذاری‌های فردی در نظر گرفته نمی‌شوند به دلیل آنکه آن‌ها اجتماعی شده‌اند (دولت مسئولیت آن‌ها را به عهده دارد)، و یا خیلی راحت و ساده آن را نادیده می‌گیرند. شامل کردن این عناصر در محاسبه در اقتصاد سوسیالیستی خصوصیات منطقی و علمی این اقتصاد را افزایش می‌دهد.

^{۱۷} - برای مثال، به ۱۹۶۷ September; no. ۱۳; Neus Deutschland; مراجعه شود.

بازار را به دنبال دارد بدون اینکه قادر به حذف آن باشد. از همه مهمتر در نتیجه‌ی این انحرافات، واقعیات اقتصادی غیرقابل فهم به نظر می‌رسند و تقریباً محاسبه‌ی هزینه‌ی واقعی محصولات غیرممکن می‌شود. برای حذف این مشکلات، اول لازم است که یک سیستم دفترداری مضاعف به وجود آورد که در تمام سطوح "هزینه‌ی واقعی محصولات" را از "محاسبه‌ی پولی" آن که کم و بیش بر پایه‌ی قرارداد خرید و فروش است جدا کرد. این یک شرط اولیه برای دولت مرکزی و همچنین مهم برای تولیدکنندگان جمعی است که قادر باشند با حداقل اطلاعات ضروری در دسترس، تصمیمات آگاهانه برای سرمایه‌گذاریشان اتخاذ کنند.

از نظر تاریخی میان "قانون ارزش" و پایه‌ی برنامه‌ریزی تناقض اساسی وجود دارد. اوجنی پرنو براژنسکی اولین کسی است که افتخار روشن کردن این تناقض و فورموله کردن قانون بنیادی اقتصادی دوره‌ی گذار از سرمایه به سوسیالیسم را داشت - این قانون شامل جایگزینی رو به رشد اصول برنامه‌ریزی به جای بازار است.^{۱۸} این ایده که این جایگزینی بایستی در یک پروسه‌ی تدریجی رو به رشد باشد بیش تر به این علت است که قانون ارزش نمی‌تواند با یک ضربه در یک جامعه‌ی در حال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از بین برود^{۱۹} بلکه در بخش‌های بزرگی - البته نه به طور کامل و

^{۱۸} - اوجنی پرنو براژنسکی، اقتصادجدید، چاپ کلارندون، اکسفورد. ص ۱۴۶-۱۳۶.

^{۱۹} - تروتسکی (انقلابی که به آن خیانت شد، چاپ نیویورک ۱۹۴۵، ص ۶۷) حتی از گسترش زیاد "گردش کالائی در فاز گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم صحبت می‌کرد. با این وجود این نوشته تأکید می‌کرد که تروتسکی این "گسترش فراوان" تولیدکالائی را اساساً برخاسته از محور بخش گسترده اقتصاد طبیعی که در مناطق غیر شهری روسیه وجود داشت می‌دید. (این بخش از اقتصاد "که درجا تولید برای مصرف می‌کرد") فقط از این جنبه است که این فورمول بایستی فهمیده شود: "تمام محصولات و خدمات برای اولین بار در تاریخ شروع به معاوضه با یکدیگر می‌کنند." (تأکیدات اضافه شده) روشن است که این قاعده برای کشورهای پیشرفته‌تر از روسیه ۱۹۱۷، که در آن‌ها اقتصاد طبیعی و تولید کشاورزی تحت نفوذ

خود بخودی- و همچنین تولید کالانی خرد در کشاورزی و اصناف باقی می ماند. این قانون در مبادله میان بخش خصوصی و عمومی به نفوذش ادامه می دهد (اما به طور منحصر بفرد سلطه ندارد)؛ همچنین در اختصاص کل منابع به تولید کالاهای مصرفی در درون رشته های مختلف تولید مستقیم برای مصرف فوری نیز نفوذ دارد. بدین معنی و تنها بدین معنی است که برنامه ی گذار می تواند از قانون ارزش (دقیق تر مکانیزم های بازار) استفاده کند تا عرضه ی کالاهای مصرفی را سریع تر و کاملاً دقیق با تقاضا تطبیق دهد، هر چند که انعطاف پذیری این تقاضا را چه در رابطه با درآمدها (و ساختارشان) و چه قیمت ها (که برنامه گذار ممکن است توانائی تعدیل آن را داشته باشد) در نظر می گیرد. این اساس منطق رفورم لیبرمن است که اخیراً در شوروی به اجرا در می آید. با این وجود، مکانیزم های بازار تنها وسیله مورد استفاده و یا ابزار اساسی برای دست یافتن به اهداف برنامه ی گذار نیست. از محاسبه ی اقتصادی،^{۲۰} مشاوره ی مستقیم با مصرف کننده، بحث با توده ی مردم در جلسات و در سطوح مختلف می تواند برای تعادل بین عرضه و تقاضا استفاده شود. تمام این ها دو فایده دارند یکی اینکه امکان اینکه خواست های شهروندان صحیح تر و دموکراتیک تر نمایندگی شود بیش تر است و دیگر اینکه در تنظیم اقتصاد قبل از ظهور فاکت ها و نه بعد از آن و کاهش مخارج حیف و میل ها تأثیر می گذارد.

سرمایه داری عمدتاً از بین رفته است صدق نمی کند. آن همچنان برای شوروی امروزی، دومین قدرت صنعتی جهان، جایی که بدون شک شرایط مادی برای آغاز محو مقوله بازار وجود دارد صدق نمی کند.

^{۲۰} - برای مثال منحنی های پروژه ساختار هزینه های خانگی در رابطه با انواع مختلف کالاها و خدمات برای درآمدهای متفاوت در شرایطی می توانست کشیده شود که انحرافات و با بالا رفتن های سریع قیمت ها وجود نداشت و یا در شرایطی که این قیمت ها سال هایی را می پوشاند که از قبل آن ساختار های مورد نظر مصرف شروع به تغییر کرده بود.

برنامه‌ی منعطف یا غیرقابل انعطاف

سئوالی که در رابطه‌ی نزدیکی با مشکل متقابل بین برنامه و بازار وجود دارد، اشکال و روش‌های برنامه‌ی گذار است: برنامه‌ی منعطف یا غیرقابل انعطاف، متمرکز یا غیرمتمرکز. بحث حول این مسأله تحت نفوذ توضیح و تمرکز بیش تر از حد روی نمونه "مدل برنامه‌ریزی استالینیستی" قرار دارد و دارای ابهام است.^{۲۱}

اشتباهات این مدل غیرقابل شمارش است. و من در زمانی که انتشار آن‌ها در دایره‌ی رسمی کمونیست‌ها مد نشده بود آن‌ها را برشمردم.^{۲۲} به علاوه ما نیازی به قبول تزهانی که "توسعه‌ی صنعتی" که این مدل مناسب آن‌هاست نداریم چرا که دوره‌ی استفاده از آن با ضرورت چرخش به سوی "تمرکز صنعتی" پایان می‌یابد. حتی قبل از جنگ، و دهه‌ی اول بعد از جنگ هم چیزی نمی‌گویم. افزایش رو به تزايد تناقضات و هنجارهای متضاد در تولید مادی، در هزینه‌های مالی، کیفیت اقتصادی محصولات ساخته شده از مواد خام، در دستمزد کلی، ساعات کار در نوع و مدل محصولات که همگی بر سرمایه‌گذاری‌ها تحمیل می‌شود نمایانگر یک بیماری عمومی بود. هدف‌های اصلی برنامه گذار که در آن زمان - تولید مادی بودند- تنها از طریق زیر پا گذاشتن سایر معیارها قابل درک بودند (خرید مواد خام از بازار سیاه بکارگیری روزافزون نیروی انسانی، ظهور غیرقانونی واسطه‌ها و غیره)، که

^{۲۱} - در این رابطه بخصوص کار جی. س گرنانی، "فوق سانترالیزم در اداره‌ی اقتصاد"، مقاله به قلم دیوید گالیک ("ابتکار و استقلال مدیریت کارخانه‌های شوروی" در آمریکن اسلایک و اروپای شرقی ریویو، اکتبر ۱۹۵۲)؛ و مقاله ای به قلم ژوزف. اس. برلینر "تشکیلات غیررسمی شرکت‌های شوروی" در فصل نامه اکونومیک، اگوست ۱۹۵۲، و غیره و غیره مراجعه شود.

^{۲۲} - نظریه‌ی اقتصاد مارکسیستی ص ۲۴۰/۲۷۳ همچنین به مقاله‌ی من "برنامه‌ریزی شوروی و پیامدهایش" در زمان نو ژوئن ۱۹۶۵ مراجعه کنید.

این‌ها خود به منزله‌ی نفی کامل برنامه‌ی گذار بود. نتیجه‌ی کاربرد چنین اقتصادی، اتلاف بسیار زیاد است. این مدل استالینیستی نه نتیجه‌ی ساده فقدان تجربه یا اشتباه در تجربه و تحلیل تنوری و عمل و یا فقدان درک مسأله بود و نه بازتاب خود بخودی و غیرقابل اجتناب فقر کشور و یا رشد ناکافی نیروهای تولیدی بود. این مدل بازتاب یک ساختار مشخص از قدرت دولتی در شوروی بود. در آخرین تحلیل، مدل استالینیستی فوق سانتراالیستی و آمرانه گذار نه مناسب احتیاجات انباشت اولیه سوسیالیستی بود و نه به سود منافع اتحاد شوروی همچون یک دولت پهناور و وسیع.

آن مدل با نیازهای یک کاست ممتاز بوروکراتیک و با یک مدل رهبری سیاسی مناسب بود که از مردم می‌ترسید و به طور سیستماتیک هر روح انتقاد، ابتکار و یا بحث دموکراتیک را متزلزل کرده و تنها هدفی که دنبال می‌کرد تقویت خصوصیات تسلیم‌طلبی مکانیکی، نوکرمایی از پائین تا بالای سلسله مراتب بوروکراتیک و تکبر و نخوت از بالا تا پائین بود. نیاز به تعدیل این برنامه وقتی پدیدار شد که به طور مطلق کلمه نتیجه دربر نداشت و در زمانی تعدیل آن در دستور قرار گرفت که از نقطه‌نظر پیشبرد اهداف بوروکراسی دیگر هیچ فایده‌ای نداشت. رفورم‌های بعدی از این دست (ابتدا زیر نظر خرشچف و سپس دوران لیبرمن در شوروی و انواع گوناگون در لهستان، آلمان شرقی، مجارستان، چکسلواکی، بلغارستان و غیره) مکانیزم‌های اقتصادی خود بخودی و انعکاس اجرای دستورات از بالا را جایگزین برنامه گذار کرد. بازتاب این مسأله گسترش پایه‌های بوروکراسی رژیم بود - بوروکراسی تکنوکراتیک و اقتصادی جایگزین بوروکراسی حزب سیاسی شد - پایه‌ی این بوروکراسی البته در میان مردم گسترش نیافت.

بروز این مشکلات اگر از نقطه نظر کارکرد دموکراسی سوسیالیستی دیده شود، اکثر رفرمیست‌ها در شرق و توجیه‌گران آن در غرب خود را در دام مشکل غامضی می‌اندازند (معضل اینطور فورموله شده است: یا فوق سانترالیزم بوروکراتیک یا مکانیزم بازار، دستورات مطلق از بالا یا محرک‌های اقتصادی خود بخودی) که از پایه و اساس غلط و پوسیده است. از نقطه نظر توده‌های کارگر خسارت و هزینه‌ی تحمیلی به وسیله‌ی بوروکراسی مطلقاً یک سر سوزن با زیان‌های تحمیل شده به وسیله‌ی سازوکارهای کور بازار فرقی ندارد و هیچکدام قابل قبول نیست. این‌ها فقط دو شکل متفاوت از خودبستگی را نمایندگی می‌کنند. حتی زمانی که فداکاری‌های مشخصی غیرقابل اجتناب هستند، فقط هنگامی جایزاند که در نتیجه‌ی بحث آزاد و توسط آرای اکثریت یعنی با موافقت آزادانه‌ی کل طبقه‌ی کارگر اتخاذ شوند تا تلخی زنده خود را از دست بدهند.^{۲۳}

پاسخ واقعی به این مسأله با پیچیدگی‌های درونی نه برنامه‌ی گذار فوق سانترالیستی و آمرانه مدل استالینیستی و نه سیستم جدید خیلی منعطف و بسیار نامتمرکز یوگسلاوی، بلکه برنامه‌ی گذار سانترالیزم-دموکراتیکی که تحت نظر کنگره‌ی ملی شوراهای کارگری که شامل اکثریت کارگران واقعی است گرفته شده باشد.^{۲۴} کنگره‌ی شوراها از میان برنامه‌های متفاوت و با بحث‌های آزاد و عمومی و با حضور مخالفان یکی را انتخاب می‌کند.

^{۲۳} - تجربه‌ی یوگسلاوی خصلت اتوپیایی و عذرخواهانه؟ این نظر که خودمدیریتی در سطح سرمایه‌گذاری‌ها کارگران را غیر پرولتاریزه می‌کند تأیید کرده است. از آنجائی که اقتصاد بازار با آن خطر دوباره ظاهر شدن بیکاری به علاوه خطر جریمه شدن کارگران در سرمایه‌گذاری‌های مشخص به دلیل تصمیم‌گیری غلط (سرمایه‌گذاری زیادی و غیره) که در دیگر سرمایه‌گذاری‌ها گرفته شده، می‌آورد، از این رو آن‌ها تا "برس‌نوشت خود حاکم شدن" خیلی فاصله دارند.

^{۲۴} - با تعیین کردن حداکثر درآمد برای اکثریت اعضای کنگره‌ی شوراها بایستی مطمئن شد که شورای کارگران به وسیله‌ی بوروکرات‌ها اساساً نمایندگی نشود.

کارگزاران دولتی کاملاً تابع آن برنامه هستند. آن ها از این اختیار برخوردارند که تصمیم‌گیری برای هر پروژه‌ای را که همبستگی و اجرای برنامه‌ی گذار را به خطر می‌اندازد ملغی کنند. در چنین شرایطی برنامه‌ی گذار از سیستم فرماندهی آمرانه و جز به جز پروژه‌ها که مورد علاقه‌ی استالین بود کاملاً فاصله می‌گیرد و از سوی دیگر به "مشوق‌های مادی" و "مکانیزم‌های مالی" برای رسیدن به هدف‌های اصلی‌اش روی نمی‌آورد. سرمایه‌گذاری‌های بزرگ عمدتاً به طور دموکراتیک و الویت‌بندی شده به طور مرکزی تصمیم گرفته می‌شود. پروژه‌های محلی شامل تعمیرات و "سرمایه‌گذاری‌های کوچک" می‌باشد. سودآوری در سرمایه‌گذاری‌ها بیش تر با تلاش برای کاهش هزینه بدون پایین آوردن کیفیت تشویق می‌شود تا به دست آوردن سود از طریق فروش. نظارت و سرپرستی از طریق مجتمع‌های کارگری جایگزین نظارت از طریق نماینده یا بازرس فرستاده شده از بالا را می‌گیرد. مجتمع‌های کارگری در نتایج به دست آمده از این طرح‌ها سود مادی دارند، اما فقط در محدوده‌ی معینی، لذا تفاوت درآمدها را در میان طبقه‌ی کارگر برجسته نمی‌کند. ابتکارات کارگری از طریق شرکت آزاد آن ها در تصمیم‌گیری در تمام سطوح تشویق می‌شود (مهم‌تر از همه در سطح سیاسی) به جای شرکت ملال‌آور و خسته‌کننده‌ی آن‌ها در تعیین جزئیات، که در درازمدت باعث تضعیف روحیه می‌شود (برای اینکه تأثیر بحث توخالی را دارد که نتیجه‌اش کاملاً بستگی به یک سری فاکتورهای دارد که طرفین درگیر در آن هیچ کنترلی ندارند).

سرمایه‌گذاری‌ها و مصرف

منشاء عینی همه‌ی مشکلات ویژه و تناقضات کشورهایمان که از سال ۱۹۱۷ سرمایه‌داری را سرنگون کرده‌اند، نهایتاً در نیازشان به انباشت اولیه‌ی سوسیالیستی همزمان با ساختن جامعه‌ی جدید نهفته است. این مشکلات از منزوی شدن موقت انقلاب و به خاطر کشورهای بخش نسبتاً عقب مانده‌ی جهانی پدیدار می‌شود.

با این وجود، این محدودیت‌ها تا براندازی سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته وجود دارد. اما در فاز گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم این امر به هیچ وجه سبب کاهش سطح زندگی توده‌ها نمی‌شود و یا محدودیت شدید در مصرف خصوصی حتی در کشورهای نسبتاً عقب مانده امری اجتناب‌ناپذیر نیست. در حقیقت این همزمانی تصادفی این پدیده با آغاز ساختمان سوسیالیسم در شوروی و اروپای شرقی نتیجه‌ی سیاست اقتصادی اجتماعی استالین بود که ضربه‌ی انسانی وسیعی به سوسیالیسم زد. این سیاست، سوسیالیسم را در چشم توده‌های غرب به شکل یک رژیم مطرود ریاضت کش همراه با استانداردهای بدوی در عین حال با امتیازات فراوان برای طبقه‌ی حاکم جلوه‌گر ساخت. سیاست اقتصادی بوروکراسی استالینیستی بر دو حکم استوار بود: اول درجه‌ی بالای سرمایه‌گذاری باعث تضمین سریع‌ترین رشد اقتصادی می‌شود، دوم این که سریع‌ترین رشد اقتصادی نیاز دارد که به توسعه‌ی صنایع سنگین الویت داده شود. این دو حکم هر چند از نقطه نظر تنوریکی ضربه‌پذیر هستند، به ویژه که این دو حکم انعکاس این برنامه بر روی بارآوری مؤثر کار در سطوح متفاوت مصرف برای تولیدکنندگان را نادیده می‌گرفت. نتیجه‌ی کاربرد عملی این برنامه در اتحاد شوروی و جمهوری‌های موسوم به خلقی،

اشتباهات برنامه‌ریزی بی‌شمار، عدم تحقق هدف‌ها، عدم تجانس‌های فراوان است که سبب قربانی شدن بی‌شمار و در عین حال قابل اجتناب مردم شد. با درجه‌ی انباشت کم‌تر که با بارآوری سریع کار جبران می‌شود نتایج مشابه و یا بهتری می‌توان به دست آورد که با بالا بردن سریع استانداردهای زندگی برای کارگران همراه باشد.

بنابراین، تئوری مارکسیستی و تجربه‌ی عملی، ما را به نتیجه‌گیری‌های مشابهی هدایت می‌کند که بر اساس این فرضیه که بالاترین حد رشد از طریق وسیع‌ترین انباشت مالی به دست می‌آید نمی‌توان منابع موجود را به طور دلخواه و قراردادی بین مقوله‌ی سرمایه‌گذاری و مصرف تقسیم کرد. بین سرمایه‌گذاری و مصرف فعل و انفعالات پیچیده‌تر و دقیق‌تری که از نظر تئوری قابل محاسبه هستند به وجود می‌آید از این رو حالت مطلوب اقتصادی که سریع‌ترین و بهترین رشد متعادل را به وجود می‌آورد همیشه با حداکثر درجه سرمایه‌گذاری منطبق نیست.

آنچه از نقطه نظر کلی درست است، ممکن است برای بخش‌های ویژه‌ای با سختی بیش‌تری توأم باشد. در بهترین حالت از روحیه‌ی فداکاری توده‌ها می‌توان برای دوره‌ای محدود و تا حدی با موفقیت استفاده کرد، و محدودیت شخصی را در مصرف توده‌ها اعمال کرد. اما کاهش طولانی در مصرف مواد غذایی و کمبود مسکن برای مدتی طولانی در مراکز جدید صنعتی به طور غیرقابل اجتنابی بحران‌های اجتماعی عظیمی را دامن می‌زند که تأثیر منفی بر روی درجه رشد بارآوری نیروی کار دارد. در واقع نکات یاد شده نتیجه‌ی اشتباهات عظیم سیاسی منطق نظریه‌پردازان استالنیستی در اتحاد شوروی بود و پیامد آن، تأخیر رهبری شوروی در شروع صنعتی شدن شتابان است. این تأخیر فشار معینی بر بوروکراسی وارد کرد. بوروکراسی برای جبران این

تاخیر منابعش را از صندوق مالیه‌ی مصرف جاری گرفت تا پایه‌های صنایع سنگین را در دوره ۵ یا حتی چهار ساله به جای ۸ یا دهساله پایه‌ریزی کند.^{۲۰} از این طریق حذف اقلام مصرفی به طور برجسته‌ای بر تولیدکنندگان تحمیل شد و در عوض این سبب شد که بازده سرمایه‌گذاری‌ها خیلی کم‌تر از آنچه که برآورد شده بود باشد.

کاملاً قابل فهم است که اساس نیروی تولید برای ساختمان سوسیالیزم، قدرت تولیدی افراد ماهر و آگاه است. از این جهت است که از زاویه‌ی سرمایه‌گذاری و یا رشد اقتصادی نمی‌توان هزینه‌ی "بازتولید" نیروی کار (هر دو، چه بودجه مصرف خصوصی و چه هزینه‌های آموزشی، کارآموزی، فرهنگی و عملکرد دموکراتیک سیستم سیاسی و اقتصادی) را از دست رفته به حساب آورد. بلکه از نقطه نظر سوسیالیستی، در واقع این هزینه‌ها نهایتاً به سودآور شدن سرمایه‌گذاری‌ها منجر می‌شود.

مشوق‌های مادی و معنوی

مسئله‌ی استفاده از مشوق‌های مادی و معنوی در ساختمان سوسیالیزم را باید از نقطه نظر اقتصاد بزرگ و اقتصاد کوچک و از زاویه‌ی مزیت اجتماعی و فردی آن توضیح داد. ما دیدیم که رشد اقتصادی را نمی‌توان به تنهایی از میزان سرمایه‌گذاری‌ها نتیجه گرفت. سطح مصرف خالص تولیدکنندگان به اضافه‌ی درجه رشد آن در عوض بر روی رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. این بدین معنی است که از نقطه نظر "اقتصاد بزرگ"، رشد مرتب استاندارهای

^{۲۰} - در این رابطه اعداد دقیقی را که در اقتصاد مارکسیستی داده شده نگاه کنید ص ۱۶-۱۱۳. ۳۰۹-۳۰۳.

زندگی تولیدکنندگان یک "مشوق مادی" لازم و واجب برای ساختمان سوسیالیزم است. نفی آن فقط به معنای در غلطیدن به ماجراجویی و یا به وجود آوردن مشکلات جدی است. همه‌ی این‌ها، این کلی‌گویی‌ها، مشکل را حل نمی‌کند، بلکه فقط آن را طرح می‌کند. مشکل واقعی به نظر می‌رسد فرا رفتن از این مشکل عمومی به مشکل ویژه وضعیت طبقات مختلف، لایه‌های اجتماعی و افراد است. اما نکته‌ی دیگری که باید در نظر داشت همانطور که در تجربه مشاهده شده است مسأله‌ی تولید کالانی کوچک (کشاورزی و تولید حرفه‌ای خصوصی) است. برای آن‌ها شانس کمی برای به دست آوردن بارآوری وجود دارد، به علاوه ننگ داشتن آن برای مدت طولانی همراه با افزایش واقعی درآمد امکانپذیر نیست. اگر دولت و یا بازار محصولات اضافی دهقانان را ببلعد یا آن‌ها را با مقدار معتابهی اسکناس یا اجناس صنعتی (محصولات تولیدی و یا مصرفی) عوض کنند، تمایل آن‌ها به این جهت خواهد بود که در یک اقتصاد طبیعی عمدتاً بسته به عقب برگردند.^{۲۶} افزایش تولید نسبتاً کم باقی خواهد ماند، و به جز مقدار ناچیزی تأثیر چندانی در رشد سراسری نخواهد داشت. آیا منطق مشابهی در رابطه با بارآوری فردی کارگران به کار گرفته می‌شود؟ کم‌ترین چیزی که می‌توان گفت این است که تجربه‌ی تاریخی برای اینکه به طور قطعی این مسأله را نشان دهد فاصله‌ی زیادی دارد. بی‌شک، شیوه‌هایی مثل استاخانوویزم نتیجه‌اش به وجود آوردن یک تقسیم کار جدید در داخل نیروی کار بود که پیامد آن افزایش بارآوری بخشی به بهای تنزل دادن بخشی دیگر بود. این امر مخصوصاً با ناخشنودی‌ای

^{۲۶} - این مسأله در لهستان در سال‌های اخیر برای کشاورزان "سیکل خوک و اسب" به وجود آورده است: از طریق افزایش فروش گوشت دهقانان منابعی به دست می‌آورند که در تولید حیوانات آن را سرمایه‌گذاری می‌کنند. از آن برای تغذیه‌ی تعداد بیش‌تری اسب در مزارع خصوصی استفاده می‌شود که این خود تولید بیش‌تر خوک را ممکن می‌سازد.

که این سیاست به طور اجتناب‌ناپذیری در طبقه‌ی کارگر به وجود می‌آورد و تأثیر منفی بر روی بارآوری کار می‌گذارد غیرمحمتمل است که نفع آن در مجموع خیلی زیاد باشد.

در رابطه با قطعه کاری و همه‌ی تکنیک‌های تشدید کار یا افزایش سرعت کار ملاحظات مشابهی را باید در نظر داشت. البته در این تکنیک‌ها برای افزایش بارآوری، "مشوق‌های مادی" بایستی کاملاً در نظر گرفته شود (بگذریم از اینکه این‌ها اشکال غیرمجاز اجبار و فشار در کشورهای با پایه‌ی اقتصادی سوسیالیستی‌اند). هر چند این مشوق‌ها اگر حاشیه‌ای نباشد عموماً خیلی کم است. برای اینکه افزایش بارآوری نه فقط رشد ناخالص بلکه خالص را نیز نمایندگی کند بایستی افزایش استهلاک نیروی کار را (شامل هزینه‌ی اضافی سوانح و اغلب بیماری‌های سوءتغذیه و غیره) در نظر بگیرد. دستاورد مشخص، معمولاً اصلاً چشمگیر نیست و یا اصلاً وجود ندارد. دیگر از تأثیرات منفی این روش‌ها بر روی اتحاد و رزمندگی پرولتاریا هیچ نمی‌گوییم.

به خاطر همه‌ی این دلایل، روش‌هایی که بارآوری را به وسیله‌ی رشد سطح تکنیک و تشکلات کارگری افزایش می‌دهد، نهایتاً نتیجه‌ی خیلی بهتری به بار می‌آورد تا آن روش‌هایی که از طریق افزایش بارآوری فردی بدست می‌آید. و این روش‌ها خیلی کم‌تر از مشوق‌های مادی فردی استفاده می‌کنند و در نهایت به وسیله‌ی حق‌الزحمه‌های جمعی و سهمی شدن در نتایج به دست آمده به وسیله‌ی سرمایه‌گذاری‌ها به جلو رانده می‌شوند.

علاوه بر آن، این مشوق‌ها به نفع اتحاد و همبستگی درونی طبقه‌ی کارگر است، همانطور که کوه‌بینی‌های سرمایه‌گذاری علیه آن عمل می‌کند.

اما ارتفاع و تکمیل آموزش فرهنگی تولیدکنندگان (شامل هزینه‌ی اضافی سوانح و اغلب بیماری‌های سوءتغذیه و غیره) از ملزومات بدیهی است که

باقی می‌ماند. موقعی که جامعه مخارج این آموزش را به عهده دارد و این هزینه‌ها توسط جمع پرداخت می‌شود نه به وسیله‌ی خود تولیدکنندگان و یا خانواده‌هایشان، نیاستی منبعی برای منافع مادی باشد.^{۲۷} به این دلیل که فقط کار و تلاش اضافی برای تحصیل آموزش وجود دارد، و فقدان کامل سود در عمل، به ضدانگیزه تبدیل خواهد بود.

بنابراین بر اساس سنت‌های لنینیستی در این رابطه "پاداش" برای آموزش تا آنجائی قابل دفاع می‌تواند ارزیابی شود که این مسأله درک شود که این تفاوت پاداش بین کار غیرماهر و ماهر، کار دستی و فکری در جامعه‌ی گذار از سرمایه به سوسیالیسم حد معینی از فساد و تباهی را با خود خواهد آورد. برای اینکه این خطر به حداقل خود کاهش یابد باید اقداماتی صورت پذیرد:^{۲۸} از جمله: رعایت شدید در محدود کردن درآمدهای حزبی و کارکنان حزبی به حد کارگران ماهر. محدودیت شدید درصد عناصر با درآمد بالا در نهادهای نمایندگی، شناسائی کامل حق انتقاد از طرف بدنه‌ی حزب و بازرسی مداوم این مسأله، دسترسی کارگران به همه‌ی منابع اطلاعاتی و وسایل آموزشی، دموکراسی سوسیالیستی در محیط سیاسی، آزادی گرایش‌ها برای ایجاد احزاب بر پایه‌ی سوسیالیسم، آزادی بحث و آفرینش ادبی- هنری و علمی و غیره و غیره.

از آنجائی که "مشوق‌های مادی" در صنعت بزرگ برای افراد نه از نظر اقتصادی سودآور هستند و نه از نظر اجتماعی موجه، اهمیت "مشوق‌های معنوی" بیش تر فهمیده می‌شود. با این وجود "مشوق‌های معنوی" - که

^{۲۷} - آنتی دورینگ صفحات، ۱۹۵-۱۹۴، شوروی، مسکو، لنینگراد ۱۹۳۴.
^{۲۸} - لنین، وظایف عاجل انقلاب سوسیالیستی ص ۳۷۹ در مسأله‌ی تشکیلات اقتصادی سوسیالیستی، چاپ مسکو، بدون تاریخ ص ۱۰۸: "تاثیرات مخرب حقوق‌های بالا بر روی هر دو قدرت شوراهای... و توده‌ی کارگران غیر قابل بحث است."

شامل فداکاری توده‌ها برای انقلاب، شوق خلاقانه اشان و شرکت آگاهانه اشان برای ساختمان سوسیالیزم است. برای مدت طولانی نمی‌تواند دوام بیاورد مگر بر پایه‌ی همکاری دولت و توده‌ها در اقتصاد. فقدان شرکت وسیع توده‌ها در بحث و تصمیم‌گیری‌ها، این خطر را به وجود می‌آورد که مشوق‌های معنوی به مرور زمان به سطح نصیحت‌های اراده‌گرایانه محض با تأثیر هر چه کم‌تر بر روی تولید کاهش یابد.

رهبری فردی یا خودمدیریتی کارگری

در دوره‌ی استالین اصل "رهبری پروسه‌ی تولید توسط یک فرد" که لنین در شرایط خاصی از آن دفاع می‌کرد و در اصل فقط قابل تعمیم به سطح تکنیکی بود، به تدریج به حل تمام مشکلات مدیریت اقتصاد تعمیم داده شد.^{۲۹} حتی اتحادیه‌ها که بدون تردید اگر نه روی قانون اما تا برنامه‌ی پنج ساله وجود داشت به طور پیشرونده‌ای حذف شد. این احکام در دوره‌ی خروشچف و پس از خروشچف با وجود استالین زدائی و تأکید روزافزون بر روی حق مشاوره اتحادیه‌ها در طرح‌های سرمایه‌گذاری شده هنوز به مبارزه طلبیده نشد.

سنت مارکسیستی در این مورد با چنین سیستمی مطابقت ندارد.^{۳۰} نتیجه‌ی آن الزاماً تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دستان یک بوروکراسی از یک

^{۲۹} - فورمول مشخص لنین مبهم بود. بخصوص "وظایف فوری قدرت شوروی." را ببینید ص ۱۳۳ برای ریشه‌کن‌سازی مداوم و خستگی‌ناپذیر بوروکراسی هر چه ما قاطعانه‌تر برای یک حکومت مستحکم قاطع، برای دیکتاتوری افراد در پروسه‌های مشخص کار، و در جنبه‌های معینی از عملکردهای اجرائی مشخص باشیم، بایستی اَشکال و متدهای کنترل از پائین به منظور مواجهه با هر سایه احتمالی انحراف از اصول دولت شوروی هر چه متنوع‌تر باشد". همچنین مقالات در باره "رهبری رهبری" ص ۱۲۶ را ببینید.

طرف و برعکس از طرف دیگر فقدان شوق و علاقه از طرف تولیدکنندگان در پیروسی تولید بود. این مسأله‌ی ساختمان سوسیالیزم را از ظرفیت قدرتمندترین نیروی بالقوه جنبش محروم کرد.

از طرف دیگر، همانطور که انگلس تأکید دارد لزوم تبعیت افراد از قدرت مرکزی اجتناب‌ناپذیر است و این هم در کارگاه‌های بزرگ و هم بر کل اقتصاد صادق است. هیچ راه فراری در این امر وجود ندارد مگر با بازگشت به تولید دستی فردی یا با تسلیم شدن به از خودبیگانگی بیش تر از نوسان نیروهای کور بازار. با این وجود تبعیت اجتناب‌ناپذیر تولیدکنندگان منفرد از قدرت مرکزی آگاه لزوماً دال بر نیاز به بوروکراسی یا فردگرایی و استبداد نیست. مگر اینکه این قدرت از بالا انتخاب شده و دائمی نباشد، بلکه به وسیله‌ی بدنه انتخاب شده و هر موقع بدنه خواست آن‌ها را کنار گذارد. همانطور که من به انتقادهایی در این رابطه (ظهور بوروکراسی یا فردگرایی) در جای دیگری اشاره کرده‌ام که این‌ها در تحلیل نهائی منابع اجتماعی قدرت را با اشکال تکنیکی اجرای آن اشتباه می‌گیرند. تروتسکی این ایده را از مارکس گرفت که "آن‌هایی که اضافه تولید جامعه را کنترل می‌کنند، کنترل تمام جامعه را در دست دارند" و این دلالت بر آن دارند که زمانی می‌توان از کنترل لایه‌ی بوروکراتیک جامعه اجتناب کرد که کنترل اضافه تولید جامعه به طور قاطع در دستان توده‌های تولیدکننده باقی بماند.

^{۳۰} - انگلس، بحث با آنارشیزم (در باره‌ی قدرت ۱۸۷۲)، در این بحث وی از لزوم قدرت مرکزی در سرمایه‌گذاری‌ها دفاع کرد اما وی روشن ساخت که این قدرت بایستی با از نمایندگان منتخب مردم و با از تصمیمات ایجاد شده توسط رأی اکثریت در مجمع عمومی سرچشمه بگیرد. (کارل مارکس و فریدریک انگلس، منتخبات آثار در دو جلد، مسکو ۱۹۵۰ ص ۷۸-۵۷۵)

انتخاب و عزل بالاترین نهادهای کارگری (شورای کارگران) به وسیله‌ی خود کارگران کارخانه و تابع بودن تمام مقامات تجاری و تکنیکی از این شورا کلید خودمدیریتی کارگران است.

هر چند، اضافه تولید اجتماعی، در سطح سرمایه‌گذاری‌های منفرد ظهور نمی‌کند بلکه در سطح کل اقتصاد منظور ماست. اگر جامعه‌ی تولیدکنندگان، نپذیرند که بخشی از حقوق تصمیم‌گیری خود را در ارتباط با مصرف محصولاتشان در اختیار قدرت مرکزی قرار دهند، آن‌ها آزادی تصمیم‌گیری مؤثر در اقتصاد را افزایش نداده، بلکه کاهش می‌دهند. با اینکار، آن‌ها در درازمدت خود را به سلطه‌ی جابرانه‌ی نیروهای خود بخودی بازار وابسته می‌سازند. در تحلیل نهانی این کنگره شوراهای کارگران است - توسط خود کارگران انتخاب شده و از حق بازرسی برخوردار بوده، ترکیبشان با پدیدار شدن علائم ناآرامی می‌تواند تغییر کند - که قدرت تصمیم‌گیری کارگران را تحکیم و محافظت می‌کنند.

حق مدیریت در کار برای کارگران یک چیز است، و استفاده‌ی مؤثر از این حق چیز دیگر است. بقایای گذشته همیشه سدی در مقابل آن عمل می‌کند. (فقدان عادت و فرهنگ، نگرانی‌هایی از جوانب گوناگون، نگرانی مخارج گذران روزانه خانواده، نبود علاقه به دلیل فقدان آگاهی و غیره و غیره). مدیریت مؤثر در کار به وسیله‌ی واقعیت اقتصادی اجتماعی خود دوران گذار بلوک می‌شود مثل: اطلاعات ناکافی، فقدان ارتباط با همکاران کارگر در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی؛ محدودیت‌های تحمیل شده بر آزادی بازرسی و بحث؛ و افزایش طول ساعات کار. در حقیقت، این فاکتورهای آخری نهایتاً در مسیر رشد تأثیر قاطعی دارند، مخصوصاً در شرایطی که نقش بازدارنده آن‌ها قویاً رشد می‌کند و این خطر وجود دارد که مدیریت کارگران به یک تله

تبدیل بشود. به همین ترتیب هنگامی که این عوامل از بین بروند، مدیریت کارگران واقعیت عظیمتر خود را به دست می‌آورد. بدون شک فاکتور کلیدی کاهش رادیکال ساعات کار است که تقسیم ساعات کار را برای هر تولیدکننده به طور واقعی - نه دروغین به دو حوزه‌ی فعالیت، تولید مستقیم و مدیریت اجتماعی در معنای وسیع کلمه ممکن می‌سازد؛ این امر (نه فقط در سطح سرمایه‌گذاری‌های محلی بلکه در طی روابط جمعی، منطقه‌ای و ملی چه در محیط تولیدی و چه در زمینه‌ی وسیع‌تر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) بلکه خود به تنهایی ادغام پروسه‌ی تولید و انباشت را تضمین می‌کند.

کشاورزی خصوصی و کشاورزی جمعی

مارکسیست‌های کلاسیک به طور کاملاً مشهودی کاملاً مخالف هر نوع از بین رفتن اجباری مالکیت کوچک دهقانی بودند. دهقانان خود فقط هنگامی در اقتصاد سوسیالیستی ادغام می‌شوند که کاملاً به فایده‌ی آن پی برده باشند.^{۳۱} در تصور انگلس نمی‌گنجید که حفظ بخش خصوصی کشاورزی در اقتصاد سوسیالیزه شده مشکل جدی‌ای برای اقتصاد به وجود می‌آورد. او مطرح می‌کرد در آنجایی که بارآوری کار در صنعت بالاتر از کشاورزی است، در کشورهایی که رشد صنایع در آن این توانایی را به وجود می‌آورد که روستاها را با سیل روزافزون کالاها پُر کنند، مبادله میان شهر و روستا اجازه‌ی انباشت اولیه سرمایه‌ی خصوصی را به نسبت قابل توجهی نمی‌دهد.

^{۳۱} - فریدریک انگلس، مسأله‌ی دهقانان در فرانسه و آلمان، در کارل مارکس و فریدریک انگلس، منتخبات آثار در دو جلد ص ۴۳۳.

تجربه‌ی اتحاد شوروی و بعدها اکثریت کشورهای که جمهوری‌های خلقی نامیده شدند، و یوگسلاوی و چین، نشان داده است که این مسأله در کشورهای نسبتاً توسعه نیافته، یعنی جایی که دهقانان بخش اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهند بسیار پیچیده‌تر است. تجربه تأیید کرده است که هر کوششی برای گرفتن اجباری مالکیت دهقانی، چه زمین و چه بخش اعظم محصول کارشان فقط می‌تواند تأثیرات فاجعه باری بر روی تولید کشاورزی داشته باشد. کاهش محصولات کشاورزی در دوره‌ی "اشتراکی کردن جمعی" در شوروی و بعد در دوره‌ی دوم "جهش بزرگ به جلو" در چین، نشان داد که دولت کارگری قادر نیست که بدون سود و بدون رضایت دهقانان آن‌ها را به اجبار به ارانه‌ی خدمات مؤثر در کشاورزی و ادار سازد. تجربیات مشابهی در چندین کشور اروپای شرقی در سال‌های پنجاه، بخصوص در لهستان و مجارستان با وسعت کم‌تر فاجعه بارتری وجود داشته است.

تجربه به همین ترتیب نیز نشان داده است که تلاش برای ادغام کشاورزی اساساً خصوصی در اقتصاد اساساً سوسیالیستی در کشورهای توسعه نیافته، بروز بحران‌های روبه رشد و تناقضات را که قادر خواهد بود پایه‌های برنامه و مالکیت سوسیالیستی را به خطر بیاندازد اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد. تجربیات دوره‌ی نپ در اتحاد شوروی و پس از آن در اروپای شرقی بخصوص در لهستان مؤید این امر است.

در شرایطی که کشاورزی کاملاً و یا اساساً خصوصی است و صنعت سوسیالیزه شده هنوز ضعیف است، و اقتصاد به منظور انجام واردات ضعیف است، اقتصاد خصوصی روستایی برای تغذیه‌ی کارگران ضروری می‌گردد. هر چند که این اقتصاد دهقانی یکدست نیست. حتی در آغاز شروع رفورم‌های تساوی طلبانه در کشاورزی، گرایش به متمایز شدن سریع دهقانان ثروتمند و

میانه و فقیر به وجود آمد. مازاد قابل معامله فقط در دستان دو لایه‌ی دهقانان (ثروتمند و میانه) خود را نشان داد و این مازاد نیز هر چه بیش تر و بیش تر در دستان کولاک‌ها متمرکز شد. هنگامی که صنعت ضعیف است، تسلیم شدن به این گرایش به معنای انتقال بخش رشدیابنده اضافی تولید سوسیالیستی به انباشت سرمایه‌ی خصوصی به جای انباشت سوسیالیستی است.^{۳۲}

با این وجود در شرایط مشابه، مقاومت در مقابل این فشار به معنای پذیرفتن خطر "اعتصاب تهیه‌کنندگان غله" است که به معنای قحطی برای کارگران است.

نقطه‌ی آغاز ضروری برای حل این مشکل شناسایی خصوصیات ناهمگون دهقانان است. روشن است در ابتدای صنعتی شدن، دهقانان ثروتمند، و حتی بخشی از دهقانان میانه، هیچ تمایلی در تسلیم مالکیت خصوصی محصولاتشان ندارند. همچنان روشن است که رشد نابرابری میان دهقانان، که مالکیت خصوصی به سرعت و به طور اجتناب ناپذیری آن را به وجود می‌آورد، لایه‌ی ای از دهقانان فقیر را مجزا می‌کند که درآمد ناچیزشان به هیچ طریقی انگیزه‌ی ای برای چسبیدن با مالکیت کوچکشان به هر قیمتی نیست. (از کارگران کشاورزی در ایالت‌های بزرگ و کارگران مزارع که تقریباً در تمام کشورهای توسعه نیافته، پس از انقلاب سوسیالیستی بلافاصله آماده تجربه کشاورزی جمعی هستند دیگر چیزی نمی‌گویم). بنابر این دولت‌های کارگری بایستی به متشکل کردن کارگران مزارع تعاونی و یا مزارع اشتراکی الویت دهند، دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی عمدتاً به آن‌ها خواهند پیوست.

^{۳۲} - لنین به درستی تأکید کرد که تولید کالائی خرد مداوماً تمایل به بازتولید سرمایه‌داری دارد. لنین "مالیات جنسی"، در مسأله‌ی تشکل سوسیالیستی اقتصاد ص ۲۹۰-۲۸۹؛ و کار جمعی، ص ۴۱۴. ۱۹۶۰.

در آغاز این مزارع باید اعتبار و سرمایه دریافت کنند تا قادر شوند که بارآوری کارشان را خیلی بالاتر از بخش خصوصی ببرند. آن‌ها بایستی به سرعت قادر شوند که آسایش و راحتی و استانداردهای زندگی بالاتر از آنچه که دهقانان میانه و یا حتی بخشی از دهقانان ثروتمند دارند برای اعضایشان تضمین کنند.

"به وجود آوردن چنین بخشی (هر چند هنوز بخش کوچکی است و اساس آن کاملاً و به طور واقعی بر پایه‌ی الحاق داوطلبانه یک بخش دهقانی است) باعث ایجاد مکانیزم‌هایی می‌شود که حل رو به پیش تناقضات میان کشاورزی خصوصی و اقتصاد سوسیالیستی را تضمین می‌کند. تدارک شهرها به سرعت از انحصار کولاک‌ها آزاد می‌شود.^{۳۳} رقابت میان کشاورزی خصوصی و جمعی، افزایش تدریجی قیمت محصولات کشاورزی را که از آن طریق کولاک‌ها بخش افزایش یافته، و محصولات اجتماعی اضافه را برای خود می‌برند، بلوکه می‌کند. سطح بالای زندگی و بارآوری در تعاونی‌ها و مزارع اشتراکی به طور تدریجی، بخش روزافزونی از دهقانان متوسط را به طرف بخش عمومی جلب می‌کند. ادغام آن‌ها در اقتصاد سوسیالیستی نه از طریق ترور و یا پائین آوردن سطح زندگی بلکه با بالا بردن آن به انجام می‌رسد. این مسأله افزایش درگیری‌ها و کشمکش‌های اجتماعی با تمام نتایج منفی‌اش را در روستا به مسیر دیگری می‌اندازد.

اشتباهات فاجعه باری را که "دارودسته استالین در شوروی مرتکب شدند شامل تأخیر در اشتراکی کردن روند رو به رشد کشاورزی و صنعتی کردن

^{۳۳} - این مسأله در یوگسلاوی یعنی جایی که بخش اشتراکی کشاورزی فقط ۱۳٪ زمین‌ها را در اختیار دارد، در حالی که بیش‌تر از یک‌سوم محصولات کشاورزی را تولید می‌کند قبلاً به وقوع پیوسته است. به طور کلی سیاست کشاورزی پیش برده شده در یوگسلاوی از اواسط ۱۹۶۵ را می‌توان درست ارزیابی کرد. ای. کار دلج. مسایل سوسیالیستی در مبارزه.

شتابان بود که پایه‌ای ضروری به منظور مالکیت جمعی بر زمین به وجود می‌آورد.^{۳۴} اتخاذ تصمیم علیه تهدید کولاک‌ها عجولانه و شتابزده بود به دلیل اینکه خطری پیش بینی نشده بود. این حرکت شکل جمعی کردن اجباری به خود گرفت در حالی که از قبل تراکتورهای موجود و ماشین‌های کشاورزی برای ایجاد سطح بالای بارآوری در کلخوزها ناکافی بودند. این سرچشمه نتایج فاجعه بار سی سال سیاست کشاورزی استالینیست‌ها بود.

حکومت استبدادی و تجارت با جهان سرمایه‌داری

مسیر رشد استبدادی را که رهبران شوروی برای اقتصاد کشورشان انتخاب کردند نه از روی اشتباه تنوریکی و نه ارزیابی اغراق آمیز از منابع اقتصاد شوروی بود. از نظر آن‌ها این تنها راه موجود برای آن‌ها قبل از پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته صنعتی بود. به دلیل برتری صنایع بزرگ امپریالیستی، هیچ کشور نسبتاً کم توسعه‌ای نمی‌تواند در نهایت با وجود بازار جهانی موفق شود خود را صنعتی کند. انحصار دولتی تجارت خارجی، یک سد محافظت‌کننده لازم و ضروری است که کشورهای مثل شوروی، لهستان و یوگسلاوی، از چین چیزی نمی‌گویم، را قادر ساخته است که شالوده‌ی اقتصادی اولیه‌ی را به وجود بیاورند.

با این وجود رشد تحت حمایت و انحصار تجارت خارجی با رشد تحت حکومت استبدادی کاملاً دو نظریه‌ی متفاوت است که نبایستی با یکدیگر اشتباه گرفته شود. انحصار تجارت خارجی بایستی اقتصاد سوسیالیستی اولیه

^{۳۴} - موشه لوین توجه می‌کند که برای ساختن کارخانه تراکتور در تزاریتسین به زودی در همان اوایل ۱۹۲۴ تصمیم گرفته شده بود اما در عمل تا سال ۱۹۲۹ هیچ چیز آغاز نشد. از این رو، در ۲۹-۱۹۲۸، ۷۰ درصد از کالخوزهای قدیم و جدید تراکتور نداشتند.

را بر علیه رقابت با اجناس ارزان‌تر کاپیتالیستی محافظت کند. اما هدف‌اش به هیچ وجه بازتولید همه‌ی شاخه‌های کشاورزی و صنعت موجود در سایر نقاط جهان در درون مرزهای دولت و یا دولت‌های کارگری که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند نیست.

چنین برنامه‌ای کاملاً اتوپیائی است. قدم گذاشتن در این راه به منزله‌ی تحمیل فشارهای اضافی، بی‌هدف و اجتناب‌پذیر بر تولیدکنندگان در کشورهای با اقتصاد پایه‌ای سوسیالیستی است.

جهت‌یابی درست این است که به‌طور سنجیده سود و ضرر در رابطه مفروض با جهان سرمایه‌داری، با در نظر گرفتن اولویت‌های کاملاً روشن و مشخص (مانند دفاع، وسایل تکنیکی برای شروع صنعتی کردن، وسایل علمی و غیره)، محاسبه شود. حتی "مفهوم" ضرر نیز نسبی است.

ممکن است که ترجیح داده شود که اجناس مشخصی را "با ضرر" صادر کرد، به این منظور که کالاهای دیگری را با "قیمت بازار جهانی" وارد کرد و این در حالی است که این ضرر کم‌تر از "ضرری" است که با ایجاد "کارخانه با کارکرد محکوم به ضرر" در دوره‌ی طولانی به وجود می‌آید. اما هنگامی که اجناس صادر شده "با ضرر" بتوانند پایه‌ی اساسی شوند برای ایجاد صنایع تولیدی "سودآور"، چه برای اقتصاد ملی و چه برای بازار جهانی چنین "ارجحیتی" قابل قبول نیست. همچنین اگر "ضرر" ایجاد شده توسط اینگونه "صادرات بیش‌تر از ضرری" باشد که از طریق تأسیس کارخانه جدید که می‌تواند از مواد صادر شده محصول تهیه کند و محصولات آن جایگزین واردات قبلی با هزینه بالا باشد، چنین ضرری قابل دفاع نیست.

ضرورت محافظت علیه رقابت خارجی هنوز نپایستی با حکومت استبدادی "ایده‌آل سوسیالیستی" قاطی شود. روشن است که این ضرورت تا

زمانی وجود دارد که بارآوری کار در کشورهایی که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند معمولاً کم‌تر از کشورهای امپریالیستی است. با رشد نیروهای تولیدی و توسعه‌ی جغرافیائی مناطقی که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند، مناطقی به وجود می‌آیند که هرچه بیش‌تر محصولاتشان (با کیفیت مساوی) از نظر کل مخارج کار، کم‌تر هزینه برمی‌دارد تا محصولات مشابه در کشورهای مختلف امپریالیستی یا حتی کشورهای خیلی پیشرفته‌ی امپریالیستی. از آن پس تجارت بین‌المللی، کشورهای امپریالیستی دیگر نه فقط یک "ضرورت" شیطانی بلکه موهبت است.

پس از آن، بازار جهانی سرمایه‌داری مجبور است که از طریق تجارت در انباشت سوسیالیستی در کشورهایی با مبنای اقتصادی سوسیالیستی شرکت کند. برای اینکه در چنین شرایطی از بارآوری بالای سوسیالیستی، مبادله کالاها شامل انتقال ارزش از کشورهای امپریالیستی به دولت کارگری می‌شود. از فواید تقسیم کار بین‌المللی می‌توان برای ساختن سوسیالیزم قبل از هر چیز از طریق سرمایه‌گذاری بر روی منابع ویژه‌ی جغرافیایی آب و هوا و یا نیروی انسانی در کشورهایی که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند استفاده کرد. پیشرفت زیاد صنعت (از جمله صنعتی شدن کشاورزی) و سطح بارآوری در یکسری از شاخه‌های اقتصاد سوسیالیستی افزایش می‌یابد. مزایای تقسیم بین‌المللی کار می‌تواند مورد بهره‌برداری دولت‌های کارگری صرفنظر از منابع ویژه‌ی طبیعی‌شان قرار گیرد. سپس در نتیجه‌ی برتری تکنولوژی به دست آمده بر یک یا بیش‌تر کشورهای امپریالیستی در این یا آن بخش صنایع، از این مزایا می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اصلی که بر اساس آن به این هدف می‌توان رسید نهایتاً خیلی ساده است: با قیمتی ارزان‌تر از رقبای امپریالیست اما بالاتر از هزینه‌ی واقعی محصولات را به فروش رساندن.

در حال حاضر در شوروی و تعداد مشخصی از جمهوری‌های خلقی (بخصوص آلمان شرقی و چکسلواکی) به دلیل صنعتی شدن و سطح به دست آمده از رشد در شرایطی هستند که سطح بارآوری کار در آن‌ها از کشورهای زیر توسعه که منحصراً صادرکننده‌ی مواد خام هستند بالاتر است. تجارت با کشورهای کم توسعه با "قیمت بازار جهانی" با کشیدن بخشی از کار مصرف شده در آنجا به طرف خود باعث استثمار اقتصادی آن‌ها می‌شوند. کاربرد این سیاست از آنجائی که به تحکیم موقعیت امپریالیست‌ها در این کشورها از طریق "قیمت بازار جهانی" کمک می‌کند و حتی حقانیت استثمار آن‌ها توسط امپریالیست‌ها را توجیه می‌کند کلاً غلط است.^{۳۵} کاربرد آن توسط کشورهایانی که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند یک رسوائی واقعی است.

روابط اقتصادی میان دولت‌های کارگری

گسترش جغرافیائی مناطقی که پس از جنگ دوم جهانی سرمایه‌داری در آن‌ها سرنگون شد سبب مطرح شدن مشکلات مشخصی گردیده که تنوریسین های مارکسیست در دوره‌ی گذشته فقط به طور مبهم می‌توانستند قادر به درک آن باشند.^{۳۶}

سخت‌ترین مشکل تعیین حدی قابل قبول از "خودگردانی" در ایجاد هدف‌های برنامه‌ای و در استفاده از منابع ملی است. اگر به طور مجرد به مسأله

^{۳۵} - سخنرانی ارنستو چه گوارا در سمینار اقتصاد آفریقا / آسیا در الجزایر را ببینید. در سخنرانی‌های چه گوارا چاپ مریت، نیویورک، ۱۹۶۷، ص ۱۱۷-۱۰۶.

^{۳۶} - با این وجود اوجنی پرئوبراژنسکی در نشریه‌ی "اکنونیست جدید" را ببینید که در آن ایجاد سیستم همکاری دو جانبه میان کشورهایانی که پرولتاریا در آن‌ها پیروز شده است را پیش بینی می‌کند.

نگریسته شود، ممکن است این طور در نظر گرفته شود که سرمایه‌گذاری مشترک و کامل منابع همه‌ی کشورهای که سرمایه‌داری را سرنگون کرده‌اند، و فورموله کردن یک برنامه‌ی منفرد توسعه برای همه‌ی آن‌ها منطقی‌ترین راه حل باشد. این راه‌حل تا حد ممکن مخارج بالا و دوباره‌کاری‌ها را محدود می‌کند و امکان استفاده کامل از اصل تقسیم کار بین‌المللی را فراهم می‌سازد. با این وجود بر علیه این دیدگاه افراطی دو نظریه هم وزن وجود دارد.

اول از همه، استثمار تاریخی ملت‌های کوچک، و همچنین تعداد محدودی از ملت‌های بزرگ، به وسیله‌ی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی یک عکس‌العمل تاریخی چسبیدن حریصانه به استقلال ملی و عدم اعتماد به همه‌ی قدرت‌های بزرگ، از جمله آن‌هایی که سرمایه‌داری را سرنگون کرده‌اند به وجود آورده است. به علاوه استثمار ملای که تعدادی از این ملیت‌ها زیر دست بوروکراسی شوروی و بالاتر از همه در دوره‌ی استالین متحمل شدند، این عدم اعتماد را تقویت کرده است.^{۳۷} یکی کردن کامل همه دولت‌های کارگری با یک ضربه با احساسات ملی آن مردمی که حاضر نیستند از اهمیت حق حاکمیت خود کوتاه بیایند تصادم پیدا می‌کند.

بی توجهی به این مانع به قیمت درگیری‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی تمام می‌شود. این مسأله می‌تواند از طریق مثبت حل شود که در آن ملیت‌هایی زیر فشار، رفتار و کرداری کاملاً غیر خودخواهانه و دوستانه در هنگام همکاری با دولت پیشرفته صنعتی کارگری در تجربه عملی به دست آورند.

^{۳۷} - این مسأله در آن زمان توسط رهبر کمونیست یوگسلاو افشاء شد. مراجعه کنید به گزارش دول سوسیالیستی. اخیراً حزب کمونیست چین این واقعیت را افشاء کرد که در تجارت میان شوروی و مغولستان یک تاجر شوروی با ۴۰ گوسفند مغول، و یک متر پارچه پشمی شوروی با ۵۰ کیلو گرم پشم مغول، یک دوچرخه شوروی با ۴ گوسفند مغول و غیره و غیره معاوضه می‌شد (۱۳ سپتامبر ۱۹۶۷ زمین ریپائو).

به علاوه همکاری کامل در عرصه‌ی منابع کشورهای با سطوح توسعه‌ی کاملاً نابرابر، توسعه‌ی کل آن‌ها را بجای تسریع به عقب خواهد راند. این همکاری، منابع موجود را برای توسعه‌ی صنعت پیشرفته‌تر و مناسب‌تر به نفع عقب مانده‌ترین کشورها دوباره تقسیم می‌کند. و به طور کلی، بیش‌تر مناسب ایجاد انگیزه جهت رشد تکنولوژی در اقتصادهای غیرسرمایه‌داری است. تقسیم مساوی منابع با کشور پُرجمعیتی مانند چین خطر سقوط عمومی سطح زندگی در همه‌ی کشورهای اردوگاه را تهدید خواهد کرد که به زودی نتایج مخربی چه در زمینه‌ی سیاسی و چه در زمینه‌ی اجتماعی همچنین در زمینه‌ی اقتصادی به همراه خواهد داشت.

هر چند با وجود اینکه همکاری کامل منابع اردوی غیرسرمایه‌داری، توصیه نمی‌شود، توسعه‌ی کاملاً مستقل اقتصادی هر یک از دولت‌های کارگری به عنوان یک واحد مستقل، به طور مساوی تأثیرات غیرمنطقی برای همه‌ی آن‌ها دربر دارد.

اثبات الگوی رشد غیرعقلانی امروزه در اروپای شرقی و در آسیا به فور دیده می‌شود: توسعه‌ی موازی اقلیمی (برای مثال اتومبیل) که تا آستانه‌ی سودآوری فاصله زیادی دارد (از حد مطلوب سخن نمی‌گویم)؛ سرسختی کشوری مثل آلمان شرقی در گسترش صنعت فولاد که مواد خام اولیه مورد احتیاج آن را ندارد؛ لهستان به توسعه‌ی تولید زغال سنگ که آشکارا در جهت افزایش ظرفیت و اضافه محصول مزمن سیر می‌کند، ادامه می‌دهد، فقط به این دلیل ساده که زغال سنگ یکی از محدود غنایم ملی لهستان است. عدم همکاری بین شوروی و چین به منظور بهره‌برداری عمومی از منابع طبیعی آسیای مرکزی در هر دو طرف مرز و برای رشد (از جمله قابل مسکن کردن) مناطق نیمه صحرائی؛ رقابت محصولات کشاورزی و محصولات سبک صنعتی

چندین دولت کارگری در بازار جهانی سرمایه‌داری (در بخش‌های مشخصی رقابت به کالاها و ماشین‌های صنعتی نیز کشیده شد) و غیره. این نمونه‌ها بسیار اند و باید تأکید کرد که تفکر کوتاه‌بینانه ناسیونالیستی عرضه شده به وسیله‌ی بوروکراسی‌های گوناگون در قدرت در این کشورها فقط می‌تواند موانع ذهنی و عینی در سر راه و ادغام اقتصادی را تقویت کند.

آنچه منطقی‌ترین راه حل به نظر می‌رسد اجتناب از افراط‌گرایی در هر دو مسیر یعنی هم اجتناب از یکی شدن سریع و کامل و هم اجتناب از "رشد ملی کاملاً مستقلانه" است. چه باید کرد؟ باید تا آنجایی که ملت‌های دارای مسأله‌ی ملی خواهان برنامه مستقل ملی خود هستند و حقیقتاً و صادقانه به فوائد گذشتن از این حق حاکمیت ملی قانع نشده‌اند، به این خواست آن‌ها احترام گذاشت. اما در عین حال با ترغیب یک سیستم تدریجی اتحاد در آن واحد به طرف ملزومات ادغام اقتصادی حرکت کرد. این اتحاد بایستی از طریق تأسیس یکسری از مؤسسات و تدارک عمومی و تلاش آگاهانه در جهت کاهش فاصله‌ی سطح و رشد متفاوت دولت‌های مختلف کارگری ترغیب شود.

در رابطه با نهادها، اتحاد اقتصادی قبل از همه به وسیله‌ی ایجاد چارچوبی از پول‌های واحد (ابتدا دو جانبه و سپس به طور چند جانبه قابل تبدیل به هم باشند) و بالاخره شکل‌گیری پول واحد، تسهیل می‌شود، ایجاد مؤسسات عمومی برنامه‌ریز در حوزه‌های ویژه، فورمول عمومی برای پروژه‌هائی با برنامه‌ی طولانی برای چارچوب یا بخش‌هائی که یک یا دو دولت کارگری را شامل می‌شود.

آنچه اساسی است این است که این تجارب گوناگون از نظر عینی - و نه از نظر ذهنی - به عنوان وسیله‌ای برای زیر سلطه درآوردن کشورهای فقیر توسط کشورهای ثروتمند یا استثمار آن‌ها خدمت نمی‌کند. به این دلیل است که

تلاش هدفمند به منظور انتقال منابع از پیشرفته‌ترین دولت‌های کارگری به دولت‌های کم‌تر پیشرفته کاملاً ضروری است. اگر این انتقال تا درجه‌ای صورت پذیرد که احتمال پیشرفت را در رشديافته‌ترین دولت‌های کارگری و یا استانداردهای رو به رشد زندگی مردم را واژگون نکند، این انتقال می‌تواند نیروی برانگیزاننده‌ی اساسی برای ادغام آن‌ها باشد. این انتقال بیش‌تر از همه از نقطه نظر اخلاقی و سیاسی مورد نیاز است (انترناسیونالیزم کارگری)، برای اینکه در تحلیل نهانی این تنها راهی است که مزایایی را که دولت‌های پیشرفته‌تر کارگری از تجارت با دولت‌های کم‌تر پیشرفته به دست می‌آورد جبران می‌کند. مزایایی که از مبادله‌ی نابرابر در رابطه‌ی تجاری با قیمت بازار میان کشورهای با سطوح متفاوت بارآوری متوسط کار به ارث برده شده است.

ارنست مندل

مارس ۱۹۷۲

ترجمه: نسرین. بامداد

منبع: انتشارات بیدار

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yashazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۹